بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هشتادم\_ 19 اردیبهشت 1401

[اشاره به سیر بحث]

یک مرحله اختلاف حدیث از نظر تاریخی مربوط می‌شود به احادیث نبویه که در بین اهل تسنن با حوادث مختلفی روبرو بوده است، منع از تدوین حدیث، آتش زدن کتب احادیث که قبلا هم با ذکر منبع بیان کردیم، باعث شد، اشتباهاتی بعدا در نقل حدیث حتی در مرحلۀ تدوین رخ دهد چون متکی حافظه بودند.

از سوی دیگر درست معنای احادیث را که کدام ناسخ است و کدام منسوخ نمی‌دانستند. کدام محکم است و کدام متشابه نمی‌دانستند؛ لذا به مشلکۀ اختلاف حدیث روبرو شدند.

این مشکله اگر به باب علم نبی صلوات الله و سلامه علیهما مراجعه می‌شد طبیعتا مرتفع بود. آن حضرت احادیث ناب پیامبر را از شخص پیامبر تلقی کرده است و درست هم تلقی کرده است.

[ادامۀ بحث در علل اختلاف حدیث در مرحلۀ دوم]

اما مرحلۀ دوم در اختلاف حدیث زمانی است که از نظر شیعه رسیده‌اییم به زمان باقرین و صادقین علیهما السلام و احادیث مخصوصا احادیث فقهیه رواج پیدا کرده است در اثر آن شرائط خاص سیاسی در آن زمان که مقداری آزادی حاصل شده بود. تا آن‌جا که حدود 4000 نفر هم در محضر امام صادق سلام الله علیه استفاده کرد.

در این مرحله دو نوع اختلاف بین احادیث هست:

1. اختلافی که بین احادیث ما و احادیث منقول از آن‌ها مشاهده می‌شد. طبیعتا یک محیط علمی است، کوفه یا حجاز، آن‌ها مدرس بودند، ابان بن تغلب هم مدرس بود، او یک حدیث می‌گفت و دیگری حدیث دیگری. خب طبیعتا برای برخی که حقایق هنوز آشکار نشده بود، این اختلاف‌ها مورد سوال قرار می‌گرفت.
2. نوع دومی که در این مرحله مورد اختلاف هست، اختلاف در بین خود روایات شیعه است که اساس بحث ما همین نقطه است.

روات این را هم احساس کرده بودند که بین روایاتی که از امام باقر سلام الله علیه، امام صادق سلام الله علیه نقل شده، نحوه اختلافی مشاهده می‌شود و لذا:

1. گاهی کلی سوال می‌کردند که اگر دو حدیث مختلف از شما رسید، چه کنیم. امام راه نشان می‌داد. مثل مقبول عمر بن حنظله
2. گاهی می‌پرسیدند چرا اساسا اختلاف بین احادیث شما مشاهده می‌شود. یک سؤال از چرایی بود و یک سؤال از چگونگی حل. منتهی هر دو سوال عام بود.
3. گاهی به طور خصوصی و مورد سوال می‌کرد که در این مورد دو روایت از شما آمده است، به کدام اخذ کنیم؟ این نحوه سوال‌هایی که به سه قسم تقسیم شد و در بین روایات ما هم هست، این نشان می‌دهد از همان عصر این مشکله احساس می‌شد و مربوط به الآن نیست.

لذا یکی از علل عرض امام به ائمه همین بود و همچنین عرض کتاب به شاگردان ممتاز ائمه. یکی از اسرارش همین بود که وقتی تهافتی این روایات با هم دارد، مثلا یک جایی ناسخ است نسبت به روایت دیگر. گفته است اگر ما حرفی زدیم به احدثهما عمل کنیم، خب در عرض امام این مطلب روشن می‌شد.

[بررسی چند روایت]

روایت مفصلی است که که هم در نهج البلاغه[[1]](#footnote-1) آمده، هم در کافی است و هم در غیبت نعمانی با یک اختلافاتی. این روایت از جناب سلیم بن قیس هلالی است صاحب همان کتاب معروف. ایشان به مولا عرض می‌کند من از سلمان و مقداد و أبی ذر تفسیر قرآن شنیدم، روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم، از آن‌ها هم شنیده‌ام می‌بینم بین آن‌چه این سه بزرگوار از پیامبر نقل می‌کنند با آن‌چه به عنوان تفسیر قرآن و روایات نبویه نقل می‌کنند اختلاف زیاد است آیا آن‌ها همه باطل است؟ آیا دروغ گفته اند به پیامبر اکرم؟ آیا تفسیر قرآن را به رأی کرده‌اند؟

امام جواب میدهد که آنچه در دست مردم است **إِنَّ فِی أَیْدِی النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلاً وَ صِدْقاً وَ کَذِباً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَ عَامّاً وَ خَاصّاً وَ مُحْکَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ حِفْظاً وَ وَهْماً وَ لَقَدْ کُذِبَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَلَی عَهْدِهِ حَتَّی قَامَ خَطِیباً فَقَالَ مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَ إِنَّمَا أَتَاکَ بِالْحَدِیثِ أَرْبَعَهُ رِجَالٍ لَیْسَ لَهُمْ خَامِسٌ**.

در ادامه امیر المؤمنین می‌فرماید منابع حدیثی شما چهار است، 5 ندارد، سه تا را بگذار کنار و به چهارمی عمل کند.

1. **رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِیمَانِ مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلاَمِ**(اسلام ظاهری برای این که خود را حفظ کند) و ابائی ندارد که دروغ بر پیامبر اکرم هم ببندد. هیچ ابائی ندارد ولی اگر خودش را خوب معرفی کند، نفاقش را بروز دهد که مردم به او توجهی نمی‌کنند.

(من از این قسم تعبیر به منافقان بی‌شناسنامه می‌کنند. امثال عبدالله بن أبیّ منافق شناخته شده‌اند و مردم می‌دانند کیست اما یک سری از منافقان هستند، «لا تعلمهم، نحن نعلمهم»[[2]](#footnote-2) این‌ها همان‌هایی هستند که قصه سقیفه منتسب به آن‌هاست.

**فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ کَاذِبٌ لَمْ یَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ یُصَدِّقُوا قَوْلَهُ**

لذا یک چهرۀ کاملا ظاهر الصلاحی بگیرد. در جلسۀ قبل عرض شد، مرحوم امینی در ج 5 الغدیر[[3]](#footnote-3) یک عنوان مفصلی دارد به نام زهاد کذابین، یعنی کسانی که دروغ به خدا و پیامبر می‌بندند ولی چهرۀ زاهدمنشی دارند.

تا حضرت می‌رسد به این قسمت:

**ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ**

این‌ها فقط زمان پیامبر نبودند، بعد از پیامبر هم حضور داشتند.

**فَتَقَرَّبُوا إِلَی أَئِمَّهِ الضَّلاَلَهِ وَ الدُّعَاهِ إِلَی النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ وَ جَعَلُوهُمْ حُکَّاماً عَلَی رِقَابِ النَّاسِ**

ائمۀ ضلالت به این منافقان پست و مقام دادند. امیر المؤمنین دارد آن‌جا را می‌گوید. مراد ایشان زمان بنی امیه نیست که بعدا این‌ کارها را می‌کنند. نخیر همان ابتدای کار را می‌گوید.

**فَأَکَلُوا بِهِمُ الدُّنْیَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوکِ وَ الدُّنْیَا إِلاَّ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ**

این قسم اول که علماء و روات منافق درباری که به نفع حکومت وقت چه بسا دروغ هم می‌گفتند.

1. **وَ رَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَیْئاً لَمْ یَحْفَظْهُ عَلَی وَجْهِهِ**

واقعا یک چیزی شنیده است اما درست درک نکرده است که پیامبر چه گفته است

فَوَهِمَ فِیهِ وَ لَمْ یَتَعَمَّدْ کَذِباً

وهم و خیال آمد. قصد دروغ‌گویی هم واقعا نداشته است.

**فَهُوَ فِی یَدَیْهِ وَ یَرْوِیهِ وَ یَعْمَلُ بِهِ وَ یَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ**

دروغ هم نمی‌خواهد بگوید واقعا این را درک کرده است.

**فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ فِیهِ لَمْ یَقْبَلُوهُ مِنْهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ کَذَلِکَ لَرَفَضَهُ**!.

اگر واقعا به او بگویند تو توهم کردی این کلام پیامبر است، ولی کلام پیامبر حقیقتا این نبود، می‌گوید اشتباه کردم و خودش هم روایت را کنار می‌گذارد، اصراری بر اشتباه خود ندارد.

1. **وَ رَجُلٌ ثَالِثٌ، سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِشَیْئاً یَأْمُرُ بِهِ ثُمَّ إِنَّهُ نَهَی عَنْهُ**،

اما پیامبر در جای دیگر از همان چیزی که ابتدا به آن امر کرده بود، نهی کردند،

**وَ هُوَ لاَ یَعْلَمُ**،

**یا برعکس نهی را شنید، ام ر ا نشیند، منسوخ را شنید ناسخ را نشنید.**

**أَوْ سَمِعَهُ یَنْهَی عَنْ شَیْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لاَ یَعْلَمُ فَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ وَ لَمْ یَحْفَظِ النَّاسِخَ**

**فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ**

اگر درست برای او توضیح داده شود که آن حدیث منسوخ است و این حیدث ناسخ آن حدیث اول است. حدیثی که تو نقل میکنی منسوخ شده است، قبول میکند،

**وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ.**

مردم هم اگر بداند این روایات منسوخه را نقل می کند از او نمی‌پذیرند.

این سه دسته را بگذار کنار. اگر چه برخی به تعبیر ما حسن فاعلی دارند ولی حسن فعلی ندارند. اولی که قبح فعلی و فاعلی دارد.

1. **وَ آخَرُ رَابِعٌ**

کسی است که دروغ به پیامبر نمی‌بیند مبغض کذب است خوفا من الله و تعظیما لرسول الله. ثانیا فراموش نکرده است

**بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَی وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ عَلَی مَا سَمِعَهُ**

ثالثا چیزی از پیش خود زیاده و نقیصه در احادیث نبویه نیاورده است، رابعا ناسخ و منسوخ را می‌داند و می‌داند اوامر پیامبر هم کالقرآن فیه ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و لذا قرآن می‌فرماید: « **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**»[[4]](#footnote-4)

اما همه نمی‌توانند این حقیقت را درک کنند برای برخی خلط و اشتباه شده است، برخی از اصحاب واقعا دنبال حقیقت هستند، می‌آمدند می‌پرسیدند تا بفهمند و می‌فهمیدند و کان منهم من یسأله و لا یستفهمه، یک چیزی را می‌پرسیدند ولی درست درک نمیکردند **حَتّی إِن کَانُوا لَیُحِبّونَ أَن یجَیِ ءَ الأعَراَبیِ ّ وَ الطاّرِئُ فَیَسأَلَهُ ع حَتّی یجتمع**

برخی دائم می‌پرسیدند، برخی نه اهل این حرف‌ها نبودند، یک کسی که اعرابی بود، اهل حجاز نبود، سوال که می‌کردند این‌ها می‌شنیدند. اما من چی؟ **و قد کنتُ ادخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله کل یوم دخله و کل لیلة دخله**، و می‌پرسیدند. در روایت جلسۀ گذشته هم حضرت بیان کرد، که می‌پرسیدم او جواب میداد، سکوت هم می‌کردم ایشان شروع به بیان کردن می‌کرد.

به تعبیر ایشان(آیت الله سیستانی] شما این روایت را یک روایت معمولی فرض نکنید. حضرت تاریخ می‌گوید و زمان صحابه را بازگو میکند که چطور از پیامبر اکرم تلقی حدیث میکردند. خب این ها ادامه پیدا کرد.[[5]](#footnote-5)

روایت دیگر از منصور بن حازم با سند است:

**قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا بَالِي أَسْأَلُكَ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَتُجِيبُنِي فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يَجِيئُكَ غَيْرِي فَتُجِيبُهُ فِيهَا بِجَوَابٍ آخَرَ**؟

همان سوال است ولی شما جواب دیگری می‌فرمایید. این یعنی مشکلۀ اختلاف حدیث را لمس می‌کند.

**فَقَالَ إِنَّا نُجِيبُ النَّاسَ عَلَى الزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ.**

**قَالَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم صَدَقُوا عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم أَمْ كَذَبُوا؟**

**قَالَ بَلْ صَدَقُوا**

**قَالَ قُلْتُ فَمَا بَالُهُمُ اخْتَلَفُوا؟**

**فَقَالَ أَ مَا تَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ ص فَيَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَيُجِيبُهُ فِيهَا بِالْجَوَابِ ثُمَّ يُجِيبُهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَنْسَخُ ذَلِكَ الْجَوَابَ فَنَسَخَتِ الْأَحَادِيثُ بَعْضُهَا بَعْضاً**.[[6]](#footnote-6)

این روایت به جنبه اشاره کرده است، معنایش این نیست که همۀ اصحاب پیامبر صادق بودند، در روایات دیگر تصریح داریم، حال امام تقیه کرده است یا نخواسته به همه جوانب اشاره کند. آن اصحابی که صادق بودند همه نتوانستند همه مطالب را بفهمند لذا ناسخ را دیده، منسوخ را ندیده، عامه را دیده خاص را ندیده است.

روایت دیگر:

**مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْوُونَ عَنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لَا يُتَّهَمُونَ بِالْكَذِبِ**(آن‌هایی که آدم دروغ‌گو نبودند) **فَيَجِي‌ءُ مِنْكُمْ خِلَافُهُ**

**قَالَ علیه السلام إِنَ‌ الْحَدِيثَ يُنْسَخُ كَمَا يُنْسَخُ الْقُرْآنُ.**[[7]](#footnote-7)

این معلوم می‌کند ناسخ و منسوخ فقط در احادیث پیامبر هم نیست. یعنی احادیث اهل بیت هم می‌تواند ناسخ احایدث نبوی باشد. البته ما در بحث عام و اص عرض کردیم که واژۀ نسخ را باید مقداری درش تأمل کرد، نسخ در این‌جا مراد نسخ اصطلاحی نیست، یعنی یک تغییری در حکم به لحاظ موضوع و احوال و شرائط به وجود آمده است لزوما آن نسخ اصطلاحی مراد نیست.

**و الهدف من ذکر هذه الاحادیث أن الروات کانوا یعرضون الاختلاف بین احادیثهم علیهم السلام مع احادیث غیرهم علی الائمه علیهم السلام**.‌[[8]](#footnote-8)

موارد دیگر را هم ایشان در آن‌جا ذکر می‌کند. از علماء اهل تسنن هم نقل می‌کند که حتی فقها توان تشخیص ناسخ و منسوخ را چندان نداشتند.

حال به این مورد توجه کنید که موارد قبل را واضح می‌کند:

**عن زرارة عن أبي جعفر (عليه السلام) قال سمعته يقول: جمع عمر بن الخطاب أصحاب النبي (صلى الله عليه وآله) وفيهم علي (عليه السلام) فقال: ما تقولون في المسح على الخفين؟ فقام المغيرة بن شعبة فقال: رأيت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يمسح على الخفين فقال علي (عليه السلام): قبل المائدة أو بعدها؟ فقال لا أدرى: فقال علي (عليه السلام): سبق الكتاب الخفين انما أنزلت المائدة قبل أن يقبض بشهرين أو ثلاثة**.[[9]](#footnote-9)

دو سه ماه مانده به عمر شریف پیامبر سورۀ مائده نازل شد که آیه وضو در آن آمده است. حال امام حرف مغیره را تکذیب نکرده است، ولی می فرماید بالاخره ناسخ و مسنوخ را در نظر بگیرید.

بالاخره ائمه علیهم السلام احادیث ما را که با احادیث اهل تسنن اختلاف دارد انکار نمی‌کردند ما هم با این کاری نداریم چرا که احادیث خودمان در دستمان هست.

این در مورد احادیث آن‌ها.

اما آن‌چه مهم است اختلاف در بین احادیث خود ما است. این هم در روایات آمده است:

**فقد سألوا منهم علیهم السلام عن هذا الاختلاف فی عدة من روایات منها ما ذکر فی صدر صحیحة منصور بن حازم المتقدمه**[[10]](#footnote-10)

این بحث را ما باید مفصل‌تر وارد بشویم و علل اختلاف حدیث را که می‌گوییم مرادمان اینجاست. قبلی‌ها اگر چه مد نظر ما هست ولی اساس بحث این قسم اخیر است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین.

1. رک: نهج البلاغة(لصبجی صالح)، خطبۀ 210، ص 352 تا 328. [↑](#footnote-ref-1)
2. توبه: 101. [↑](#footnote-ref-2)
3. رک: الغدیر، ج 5، ص 209 تا 332. [↑](#footnote-ref-3)
4. حشر: 7. [↑](#footnote-ref-4)
5. ر.ک: تقریرات تعارض الادلة و اختلاف الحدیث، ص 163. [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافی[ط-اسلامیة]، ج 1، ص 65. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان، ص 64 و 65. [↑](#footnote-ref-7)
8. تقریرات تعارض الادلة و اختلاف الحدیث، ص 164. [↑](#footnote-ref-8)
9. جامع احادیث الشیعه، ج 2، ص 319، ح 2191. [↑](#footnote-ref-9)
10. ر.ک: تقریرات تعارض الادلة و اختلاف الحدیث، ص 166. [↑](#footnote-ref-10)